توده را قلع و قمع کرد و بعد نیز به تاسیس نظامی نوین منطبق بر قانون اساسی متکی بر ولایت فقیه همت گمارید.

جمع جور امپریالیسم‌ستیزان

حداقل حُسن خواندن کتاب حاضر، اما این است که ما را با واقعیت پیوندهای پنهان جریان‌های مختلف بر سر برخی از مسائل مبتلابه امروز جامعه ایران، آشنا می‌کند و برای نمونه درمی‌یابیم که اگر امروز مقوله «امپریالیسم‌ستیزی» به امری پرابلماتیک در ذهنیت اقشاری از جامعه بدل شده و بسیاری از پی یافتن علل و دلایل آن هستند، نمی‌توان به‌راحتی یک جریان سیاسی را مسئول و مسبب آن بدانیم و دیگر گروه‌هایی را که به هر علتی در منازعه قدرت سال‌های نخست انقلاب در دسته حذف‌شدگان قرار گرفتند، از خطاهای شکل‌گرفته در گذشته، تبرئه کنیم؛ زیرا مرور مواضع برای مثال نشریه «امت» هم نشان می‌دهد، پیمان و یارانش در جنبش مسلمانان مبارز، در ستیز با امپریالیسم همانقدر راسخ و استوار قلم می‌زده‌اند که کیانوری و حزب توده. همین مرور نشان می‌دهد در واقعه تسخیر سفارت آمریکا، کانون نویسندگان و سازمان مجاهدین خلق کم‌وبیش همان موضعی را اتخاذ کرده‌اند که حزب جمهوری اسلامی و جبهه دموکراتیک ملی. دراین‌میان حتی نهضت آزادی هم که دبیر کل آن ـ مهندس مهدی بازرگان ـ اشغال سفارت را نادرست می‌دانست و این حرکت دانشجویان پیروی خط امام، درعمل مقدمه سقوط دولت‌اش شد، در بیانیه‌اش خواهان «قطع روابط سیاسی با سردسته استعمارگران» شده بود.

۵ جریان انقلابی

خدیوی در آغاز کتاب از پنج گفتمان روحانیت سیاسی، روحانیت سنتی، مارکسیسم لنینیسم (حزب توده، فدائیان خلق و...)، مارکسیسم اسلامی (سازمان مجاهدین خلق) و سوسیال دموکراسی دینی (جنبش مسلمانان مبارز، جامان، آرمان مستضعفین و...) رونمایی می‌کند. امری که نشان می‌دهد مؤلف به تفاوت دیدگاه‌ها هم توجه دارد اما درعین‌حال دو بررسی موردی او در زمینه اشغال سفارت و تدوین قانون اساسی نشان می‌دهد شباهت آرا نیز اصلاً اندک نیست و برای نمونه، وقتی پای مقولاتی همچون عدالت اجتماعی، حدود مالکیت، نوع نظام اقتصادی و... به میان می‌آید، اولاً برای نمونه آنچه امتی‌ها می‌گفتند شباهتی معنادار دارد با آنچه برای نمونه توده‌ای‌ها نیز دنبالش بودند به‌خصوص در تقسیم نظام اقتصادی ایران به سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی نمودار شد و ثانیاً میان مواضع اعلام‌شده جنبش مسلمانان مبارز، پیرامون قانون اساسی و پیش‌نویس مطرح‌شده در مجلس خبرگان قانون اساسی، اختلاف‌ها آنقدر هم جدی نیست.

سردرگمی‌های نظری، همسویی‌های عملی

حتی در مقوله رهبری سیاسی نیز تاثیرپذیری امتی‌ها از نظریه «امت و امامت» شریعتی راه بر طرح مقوله لازم‌الاتباع خواندن ولی‌فقیه و غیرقابل تردید دانستن صلاحیت فقها و مقام مرجعیت در پیاده کردن اسلام اصیل در نشریه خویش فراهم می‌آورد؛ هرچند پیمان خود، این مطلب به قلم ناصر منصوریان را بعدها همسو با موضع‌گیری سیاسی این جمعیت سیاسی قلمداد نکند و همچنان بر پررنگ‌بودن ایده «دموکراسی شورایی» در ذهنیت خود و یارانش در آغاز انقلاب متاثر از آرای شریعتی و طالقانی اصرار ورزد. آنچه پیمان و امتی‌ها در منازعات اول انقلاب در پی آن بودند، گشودن «راه سوم» یا راهی میانه میان اسلام‌گرایان سیاسی و مارکسیست‌های اسلامی بود. اما همین نکته که امروز در یک ارزیابی ازقضا عاری از شتابزدگی‌های معمول، مؤلف «امت در فراسوی نیک و بد» نمی‌تواند به ضرس‌قاطع از آرای آنها نظرشان را درباره مقوله رهبری سیاسی تشخیص بدهد، می‌تواند نشانه‌ای باشد از سردرگمی نظری و عملی که این جریان در آن‌دوران از خود نشان داد.

کتاب امت در فراسوی نیک و بد ما را با واقعیت پیوندهای پنهان جریان‌های مختلف بر سر برخی از مسائل مبتلابه امروز جامعه ایران، آشنا می‌کند و برای نمونه درمی‌یابیم که اگر امروز مقوله «امپریالیسم‌ستیزی» به امری پرابلماتیک در ذهنیت اقشاری از جامعه بدل شده و بسیاری از پی یافتن علل و دلایل آن هستند، نمی‌توان به‌راحتی یک جریان سیاسی را مسئول و مسبب آن بدانیم و دیگر گروه‌هایی را که به هر علتی در منازعه قدرت سال‌های نخست انقلاب در دسته حذف‌شدگان قرار گرفتند، از خطاهای شکل‌گرفته در گذشته، تبرئه کنیم

به خارج از کشور برای دیدن پسرشان که مهاجرت کرده، همراهی نمی‌کند و در خانه زمان کودکی‌اش خلوت می‌کند. اما ماجرا از جایی شروع می‌شود که حین درگیری با خلق شخصیت‌های داستانش، یکی از آن‌ها را پشت درخت توت می‌بیند و به گفت‌وگو با آن می‌نشیند تا چگونگی پایان هر یک از شخصیت‌ها را بنویسد. ورود او در کتاب این‌گونه توصیف می‌شود: «صفحه را برمی‌گردانم تا اولین سطرهای رمان را بخوانم. صدای قدم‌زدن در حیاط را این‌بار واضح‌تر می‌شنوم. گوش می‌خوابانم، صدا واقعی است و ربطی به وهم و خیال ندارد. بلند می‌شوم. به‌طرف پنجره می‌روم. او از پشت درخت توت می‌آید بیرون. دو، سه قدم به‌طرف درخت سیب می‌رود و این‌بار می‌ایستد و دیگر حرکت نمی‌کند. فرصتی است که دقیق‌تر نگاهش کنم.» از اینجا به‌بعد یکی از خلاقانه‌ترین عناصر روایی کتاب و نوعی ساختار داستان در داستان شکل می‌گیرد. شکلی از فراداستان که شخصیت‌هایش میل خودشان را به نویسنده تحمیل می‌کنند.

شخصیت‌های داستان نیمه‌کاره نویسنده، به او مسیر را برای خلق و روایت سرنوشت خودشان نشان می‌دهند. یکی از این شخصیت‌های کلیدی نسرین است. نسرین در داستان نیمه‌تمام نویسنده، زن سیروس و معلم و مبارز چپی است که ناپدید می‌شود و او داستان زندگی خود و دو پسرش ـ سعید و حمید ـ را روایت می‌کند. بخش‌های ابتدایی رمان، روایت نسرین از زندگی، اضطراب، امید و درگیری‌های احساسی او پس از رفتن شوهرش است. در ادامه، روایت حمید و مهری، پسر و عروس نسرین درباره فعالیت‌های سیاسی آن‌ها در دهه‌های ۴۰ و ۵۰، بیماری برادرش سعید، مهاجرت برای درمان و تفاوت‌های فرهنگی غرب و ایران است. پوری که خود تجربه مهاجرت را داشته، در این اثرش به دقت و ظرافت، سختی و چالش‌های زندگی در کشور غریب را به تصویر کشیده است. او این روایت را با تحولات سیاسی ـ اجتماعی، جریان‌های روشنفکری، ادبیات و شعرهایی از فروغ ترکیب کرده است.

خواندن رمان «پشت درخت توت» برای کسانی که به داستان‌های ایرانی با محوریت رویدادهای سیاسی و تاریخی علاقه‌مند هستند، تجربه جذابی خواهد بود. نشر چشمه این کتاب را در ۲۱۵ صفحه و به قیمت ۳۲۰ هزار تومان منتشر کرده است.

ترس از جسم فاسد انسانی

ساردونیکوس وحشت را از دنیای فانتزی‌های گوتیک به قلمرو روانشناسی مجازات و فساد اخلاقی می‌کشاند

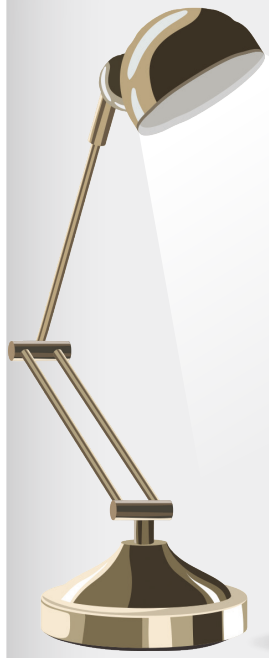

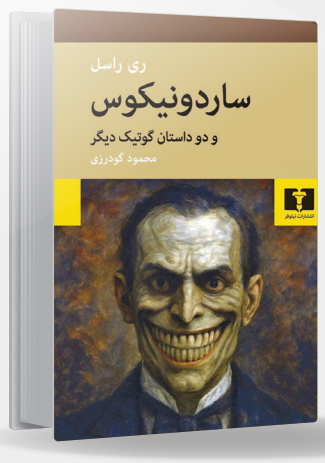

معرفی کتاب

ساردونیکوس
نویسنده: ری راسل
مترجم: محمود گودرزی
نشر: نیلوفر
قیمت: ۲۴۰ هزار تومان

مسعود شاه‌حسینی
خبرنگار گروه فرهنگ

انتشارات نیلوفر به‌تازگی کتاب «ساردونیکوس» را با ترجمه محمود گودرزی به فارسی منتشر کرده است؛ کتابی که در سال ۱۹۶۱ منتشرشده و بسیاری آن را نقطه‌عطفی حیاتی در احیای ادبیات گوتیک قرن بیستم می‌دانند. نویسنده این اثر، ری راسل (۱۹۹۹-۱۹۲۴)، چهره‌ای شناخته‌شده در ادبیات آمریکاست که گرچه چندین رمان، داستان کوتاه و فیلمنامه نوشته و در حوزه‌های معمایی و علمی ـ تخیلی نیز طبع‌آزمایی کرد، اعتبارش در مقام نویسنده‌ای خلاق، بابت همین اثر درخشانش در ژانر وحشت است.

پزشکی که نجیب است و قهرمان

عنوان اصلی کتاب، «ساردونیکوس و مجموعه داستان‌ها» است که در عنوان فرعی روی جلد ترجمه فارسی‌اش، «دو داستان گوتیک دیگر» قید شده است. از میان داستان‌ها، ساردونیکوس از بقیه معروف‌تر است و «مجموعه داستان» نیز شامل ۱۶ داستان کوتاه دیگر با تم‌های علمی ـ تخیلی و معمایی‌اند. ساردونیکوس روایت رابرت کارگریو، پزشکی سرشناس از هارلی استریت لندن است که در تحقیق‌های مربوط به درمان فلج عضلانی، شهرت دارد. داستان با دریافت نامه‌ای غیرمنتظره از معشوق قدیمی او، ماود، آغاز می‌شود. ماود اکنون با یک نجیب‌زاده اروپای مرکزی به‌نام بارون ساردونیک ازدواج کرده که او را به قلعه‌شان در بوهمیا دعوت می‌کند. مشکل بارون ساردونیک این است که لبخندی منجمدشده و تغییرناپذیر بر صورت‌اش نقش بسته است. ساردونیک با ثروت هنگفت خود، همسرش ماود را مجبور کرده است تا کارگریو را برای یافتن درمان به قلعه بکشاند. نویسنده برای این طرح داستانی در ژانر وحشت، همه عناصر لازم را با هنرمندی در اختیار می‌گیرد؛ قلعه‌ای قدیمی در منطقه‌ای مرموز، قهرمانی نجیب و بافضیلت که برای نجات بانویی در تنگنا (ماود) وارد عمل می‌شود. راسل با هوشمندی از اصطلاح لاتین risus sardonicus استفاده کرده که اشاره به یک اسپاسم عضلانی شدید دارد و در بیماری‌هایی مانند کزاز، منجر به «لبخند ساردینیا» می‌شود. بااین‌حال این اصطلاح معنای ادبی عمیق‌تری دارد. در منابع کلاسیک یونان باستان مانند هومر یا افلاطون، این خنده به‌معنای تمسخر، طعنه تلخ یا پنهان کردن یک طرح شوم به‌کار رفته است. نویسنده با مرتبط کردن وضعیت فیزیکی ساردونیک به ترومای اخلاقی و عادات ناپسند درونی‌اش (حرص و طمع)، به مجازات او اشاره می‌کند. لبخند وحشتناک و ثابت روی صورت بارون، بازتاب مستقیمی از فساد روحی و شخصیت اهریمنی اوست. این روبکرد، وحشت غیرماورایی را به‌عنوان یک مجازات اخلاقی در نظر می‌گیرد و نوآوری راسل در این است که ترس را از ارواح و خون‌آشام‌ها به‌سمت روان و جسم فاسد انسان می‌برد. تعارض اصلی داستان زمانی شکل می‌گیرد که ساردونیک به کارگریو وعده می‌دهد، درصورتی که بتواند لبخند مخوف را از صورت‌اش بردارد، خوشبختی با ماود نصیب‌اش خواهد شد و اگر هم نتواند، ماود را شکنجه می‌کند. کارگریو که شخصیتی نجیب دارد و قهرمانانه، سرانجام ترجیح می‌دهد ماود را نجات دهد و بدین‌ترتیب اخلاق و شرافت او بر وسوسه قدرت و موفقیت شخصی، فائق می‌آید.

شاید مهم‌ترین کتاب وحشت عصر مدرن

کتاب «ساردونیکوس» در سال‌های بعد به جایگاهی مناسب در ژانر وحشت رسید. یکی از بهترین ستایش‌ها و تأییدیه‌ها بر کیفیت ادبی اثر، اظهارات استیون کینگ، نویسنده برجسته وحشت معاصر است. کینگ درباره این داستان نوشت: «شاید بهترین مثال گوتیک مدرن است که تاکنون نوشته شده است. این ستایش، داستان راسل را از یک اثر ژانری که در یک مجله پلی‌بوی منتشر شده بود، به سطح یک متن کانونی در تاریخ ادبیات وحشت قرن بیستم ارتقا داد. داستانی که در اوج دوران مدرنیسم (۱۹۶۱) نوشته شده، اما ساختار و لحن‌اش چنان اصالتی دارد که به‌نظر می‌رسد در سال ۱۸۶۱ نوشته شده است. این تقلید آگاهانه و استادانه از سبک گوتیک قرن نوزدهم، درعین‌حال برای مخاطبان معاصر هم جذاب است. نویسنده از فرم ادبی قدیمی، برای کاوش در وحشت‌های روان‌شناختی جدی، استفاده کرده است. راسل با اینکه لحنی رسمی و محترمانه را انتخاب کرده، موفق‌شده تنش و ضرب‌آهنگ اثر را در حد یک تریلر بالا ببرد. گویی برای معرفی یک هیولای جدید که بر پایه‌های غیرماوراءطبیعی استوار شده، شاید شیوه‌های دیگر روایی، موثر واقع نشوند. این خود از جهتی نیز نشان‌دهنده توانایی راسل در روی‌آوردن به نوآوری به‌رغم وفاداری‌اش به چارچوب‌های سنتی باشد. از داستان «ساردونیکوس» در سال ۱۹۶۱، فیلمی اقتباسی هم ساخته شد که خود راسل فیلمنامه‌نویس آن بود. کارگردان فیلم، «ویلیام کستل» بود اما برخلاف کتاب که نویسنده، روایت را بر ساختاری از عدالت اخلاقی بنا کرده، از حد یک فیلم سرگرم‌کننده سخیف و فاقد اعتبار هنری و ظرافت داستانی، فراتر نرفت. «ساردونیکوس» کتابی مهم و قدرتمند است و در اغلب محافل به‌عنوان اثری مستقل شناخته می‌شود. با وجود این، خودش بخشی از سه‌گانه داستان‌های گوتیک راسل، موسوم به «سه‌گانه گوتیک» یا «تثلیث نامقدس» است. سه‌گانه‌ای شامل «ساردونیکوس»، «guinariusSan» و «Sagittarius» است. راسل در همه این داستان‌ها مضامین گوتیک مشترک از جمله هیولاهای بی‌رحم، قلعه‌ها و انحراف‌های اخلاقی دیده می‌شود. تأثیر راسل تنها محدود به گوتیک قلعه‌های اروپایی نبود. اولین رمان او «پرونده‌ای علیه شیطان»، که آن‌هم در سال ۱۹۶۲ منتشر شد، درباره تسخیر روح یک دختر نوجوان است و به‌دلیل ساختاری روایی و مضامین الهیاتی، به الگوی پیتر بلاتی برای نوشتن رمان «جن‌گیر» تبدیل شد. کتابی که در آن نویسنده مضامین گسترده‌ای مانند ماهیت ایمان، قدرت گناه، بیماری روانی و سوءاستفاده‌های درون کلیسای کاتولیک را با سبکی متعادل و تأمل‌برانگیز بررسی کرده است.

درباره نویسنده

ری راسل در شیکاگو به دنیا آمد و پیش از ورود به دنیای نویسندگی، تجربه‌های متنوعی را پشت‌سر گذاشت. مدتی در نیروی هوایی آمریکا در طول جنگ جهانی دوم شرکت کرد، بعد در کنسرواتوار موسیقی شیکاگو تحصیل کرد و مدتی نیز شغلی در وزارت خزانه‌داری داشت. در دهه ۱۹۵۰ به‌عنوان دبیر داستان مجله «پلی‌بوی» فعالیت کرد؛ مجله‌ای که با وجود شهرتش به تصاویر و مضامین جنسی، به انتشار داستان‌ها و مقالات ادبی جدی نیز معروف بود. راسل در همین دوره با خرید و انتشار آثار نویسندگان مهم ادبیات وحشت و علمی تخیلی، نقش مهمی در ادامه فعالیت حرفه‌ای آنها ایفا کرد. آثاری که بعدها الهام‌بخش نسل تازه‌ای از فیلمسازان و نویسندگان آمریکایی شدند. این نویسنده شناخته که گفته می‌شود سهمی عمده در شکل‌گیری عصر گوتیک آمریکایی و انعکاس زندگی روزمره طبقه متوسط آمریکا داشت، در سال ۱۹۹۹ در کالیفرنیا درگذشت.

قافیه تنگ و شاعر ناچار

امیر فرض‌اللهی
منتقد

پیش‌ازاین در زمان جشنواره، نقدی تحسین‌آمیز بر کارگردانی سیاوش اسعدی در فیلم «غریزه» نگاشته‌ام؛ هنوز هم رویکردم همان است اما اگر از نگاهی کلان‌تر به سینمای ایران و وضعیت مخاطره‌آمیزش بنگریم، حتماً به این درک خواهیم رسید؛ از آنجا که بعد از سال ۸۸، عرصه برای تولید آثار اجتماعی و دغدغه‌مند بسیار بسته شد، تک‌فیلم‌هایی همچون «آشغال‌های دوست‌داشتنی» پس از هفت‌سال با محوشدن سکانس پایانی‌اش، تهی از معنا اکران شد و بر تک و توک فیلم‌های دیگر هم که دغدغه‌مند بودند، آنچنان عرصه را تنگ کردند که ابتذال سرتاسر سینمای ایران را فرا گرفت و عرصه اکران در سینما به تسخیر آثار بسیار سطحی و مبتذل درآمد.

حال اگر نیک به کارنامه فیلمسازی سیاوش اسعدی بنگریم متوجه می‌شویم که روی‌آوردن او به موضوعی بسیار خنثی و حتی تحریک‌آمیز همچون غریزه، حاصل تنگناهای آمرانه در وضعیت کلان فرهنگی است که ابتذال را به تفکر ترجیح می‌دهد و این سخن نگارنده این متن نیست، بلکه مصاحبه برخی از مدیران عرصه فرهنگ در ۱۶ سال گذشته است.

پس فیلمسازانی همچون سیاوش اسعدی برای فیلم‌ساختن ترجیح می‌دهند پا به عرصه‌هایی بگذارند که هم مخاطب را به‌واسطه غریزه جذب کنند، هم توان کارگردانی خود را به رخ بکشند تا زمانی که بستر برای موضوعات مطلوب‌شان باز شود. از یاد نبریم اسعدی فیلمی همچون «در خونگاه» ساخته که با وجود ضعف‌هایش، درخور تأمل است یا فیلم‌های قبلی‌اش، دغدغه‌مند بودند.

در وضعیت کنونی سینمای ایران فیلمسازان اجتماعی یا مجبورند سراغ موضوعات دیگر و خنثی بروند، مانند «زن و بچه» ساخته سعید روستایی و برای ادامه فیلمسازی‌شان نظیر کارگردان «آشغال‌های دوست‌داشتنی» توقیف‌ساز شوند، یا از شدت دغدغه‌مندی خود نکاهند و نظیر ناصر تقوایی با نجابت خود، عرصه فیلمسازی را مسکوت بگذارند و یا نظیر بسیاری، عطای حضور در ایران را به لقایش ببخشند، به خارجه مهاجرت کنند. در وضعیت آخر شاید به زندگی راحتی برسند اما تجربه تاریخی، اجتماعی و فرهنگی بزرگان سینما و ادبیات به ما نشان داده که در مهاجرت به‌دلیل جداافتادگی از ریشه‌های زیستی، اجتماعی و فرهنگی آثار بزرگ و درخور تأملی به وجود نخواهد آمد. بشماریم؟ از سهراب شهید ثالث گرفته تا بهرام بیضایی، از امیر نادری گرفته که چهار دهه است در غربت است و اثر درخشانی نساخته تا محسن مخملباف. همچنین از بهمن قبادی گرفته تا عبدالرضا کاهانی.

با اطمینان می‌گویم از اصغر فرهادی هم دیگر اثر قابل‌تأملی در نخواهد آمد. این‌گونه بنگریم که در وادی ادبیات هم چنین بوده است؛ غلامحسین ساعدی بزرگترین مثال آن است که در اوج اشتهار در فرانسه آنچنان از غم غربت به خودویرانگری روی آورد تا تراژیک‌وار درگذشت. در چنین وضعیتی چاره کار، نه مهاجرت است، نه کنج‌عزلت گزیدن و غلتیدن به عرصه ابتذال. می‌پرسید راهکار چیست؟ عرض می‌کنم.

چاره کار بازشدن عرصه فرهنگی از سوی مسئولان در این شرایط خیلی خطیر از همه‌نظر است؛ به‌نحوی که فیلمسازان ایرانی امسال از چهار کشور مختلف به اسکار می‌روند و این اقتضا می‌کند که عرصه بسته فرهنگ در کشور باز شود؛ چراکه جلوی نشر اندیشه را نمی‌توان گرفت، به‌خصوص در عرصه سینما.

بستن عرصه فرهنگ، آثار درخور تأمل را زیرزمینی ووسعت می‌بخشد. ازسوی دیگر فیلمسازان دغدغه‌مند نباید این‌چنین عرصه را خالی کنند و جا بزنند؛ بلکه باید با درایت خردورزانه، آثار خود را در لایه‌های مختلف نوشته و بسازند؛ کاری که فریدون گله، ابراهیم گلستان، فرخ غفاری، محمدرضا اصلانی و برخی فیلمسازان دیگر در آثارشان انجام دادند.

عرصه را خالی کردن حاصل‌اش می‌شود حکومت ابتذال بر سینما که تهی از معنا و محتوا شده است. آری راهکار در رفتن، شانه خالی کردن و شنا در ابتذال نیست؛ بلکه دوری از شعارزدگی و محتوای اثر را عمق‌بخشیدن و لایه‌لایه ساختن است تا چه درآید و به دل خوش آید. سینما و تاریخ فرهنگی معاصر ایران، چنین وضعیت‌های بسته و پرسنگلاخی را با موفقیت و ثبت شاهکارهایی پشت‌سر گذاشته است. محکم بایستیم که این نیز بگذرد؛ از دل تنگناها چه شاهکارهایی که می‌تواند برون آید.